



## سرزمین من

چه کرده سرزمین من، به این دل غمین من  
 که یاد او زدوده زین، دل غمین نمی شود  
 جلای میهنم چه زد، به تار و پود و ریشه ام  
 که چاره می غم مرا، می رزین نمی شود  
 چه می شود مکر مرا، در آن دیار آشنا  
 که در دیار دیگران، مرا چنین نمی شود  
 چه دیده ام مکر در آن، خرابه های کاغلی  
 گشته آشنا دلم، به آب و رنگ این زمین  
 که جلوه گر به چشم من، حصار چین نمی شود  
 که آب و روغن از ازل، به هم عین نمی شود  
 چشیده ام چه شربتی، به هر دیار غربتی  
 ولی یکی برای من، سکنجین نمی شود  
 شنیده ام فسانه ها، ز شاه و از شکارها  
 ولی یکی فسانه می سبکگین نمی شود  
 چه آفتی شده نهان، در آب و خاک این وان  
 که آن هوای نمی شود، که آن زمین نمی شود  
 چگونه بدم این زبان، درین دیار بی دلان  
 که اسب بی لکام دل، اسیر زین نمی شود  
 چه سود اگر بیان کنم، زبان دل به دیگران  
 به جز زبان مادری، که دلنشین نمی شود  
 چه نکته ای نهفته در، ترانه های میهنی  
 که نغمه های اجنبی، به دل قرین نمی شود  
 چه کرده سرزمین من، به این دل غمین من  
 که یاد او زدوده زین، دل غمین نمی شود